

مدرسه علوم دینی حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

کارگروه نشستهای تخصصی مباحث اعتقادی

مشروح سخنان ایراد شده در نشست هفتم

موضوع : نقدها در بوثه نقد

پیرامون روش فهم معارف حقّه

۲۵ اسفند ۱۳۸۹

مشهد مقدّس - هتل الغدير - تالار ولایت

خیر مقدم و گزارش آقای عبدالله رضاداد از جلسات پیشین

بسم الله الرحمن الرحيم،

الحمد لله ربّ العالمين، الحمد لله على ما أنعم، و له الشكر على ما ألهم، و الثناء بما قدّم، من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء أسداها، و احسان منن والاها، جمّ عن الاحصاء عددها، و نأى عن المجازاه امدها، و تفاوت عن الادراك ابدها... ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها، و انشأها بلا احتذاء امثله امتثلها، كوّنّها بقدرته، و ذرأها بمشيئته، من غير حاجة منه الى تكوينها، و لا فائده له فى تصويرها، إلّا تثبيتاً لحكمته، و تنبيهاً على طاعته، و اظهاراً لقدرته، و تعبداً لبريّته، و اعزازاً لدعوته... * و أفضل صلواته و ازكى تحيّاته على خاتم انبيائه، و اشرف رسله، سيّدنا و نبينا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و على آله الطيبين الطاهرين الهداة المهديين، سيّما بقيّة الله فى الأرضين عجّل الله تعالى فرجه الشريف، و جعلنا من أعوانه و خير أنصاره، و اللعن الدائم على اعدائهم و مخالفينهم و معاندينهم و غاصبى حقوقهم و مدّعى شؤونهم و مراتبهم و مخربى شريعتهم من الاولين و الآخرين، من الآن الى قيام يوم الدين، آمين رب العالمين.

السلام علينا و على عباد الله الصالحين، السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

در ابتدای برنامه، با ابلاغ تحیت و سلام از جانب خود و همه شما گرامیان و میهمانان ارجمند، به محضر مقدس مطهر مهر سپهر سرورى، حضرت اباصالح المهدي، حجة بن الحسن العسکرى عجّل الله تعالى فرجه الشريف، نظر لطف و عنایت آن سالار و سرور را به محفل و مجلسمان جلب می کنیم:

- قسمتی از آغاز خطبه فدکيه حضرت زهراى مرضيه سلام الله عليها. *

السَّلام على المهدی، الذی وعد الله به الامم، ان یجمع به الکلم، و یلمّ به الشَّعث، و یملاً به الارض قسطاً و عدلاً
كما ملئت ظلماً و جوراً.

السَّلام علیک حین تقوم، السَّلام علیک حین تقعد، السَّلام علیک حین تقرأ و تبین، السَّلام علیک حین تصلی و
تقنت، السَّلام علیک حین ترکع و تسجد، السَّلام علیک حین تهلل و تکبر، السَّلام علیک حین تحمد و تستغفر، السَّلام
علیک حین تصبح و تمسی، السَّلام علیک بجوامع السَّلام.

مقدم همه شما میهمانان ارجمند، اساتید، دانشوران، فضلاء، دانش پژوهان، طلاب گرانقدر و دانشجویان ارجمند
را به محفل و مجلسمان گرامی می دارم و از جانب مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
الشریف به سبب قبول دعوت، تشکر و سپاسگزاری می کنم. مستحضرید که این اجلاس، هفتمین اجلاسی است که
در خصوص مباحث تخصصی اعتقادی برگزار می شود.

در شش اجلاس گذشته، مباحث مهم و اساسی توسط اساتید مدعو در خصوص مسئله عقل و وحی بیان شد و
دانستیم که راه بهره گیری و استفاده از این دو منبع بزرگ و مهم شناخت چگونه است؛
برای استحضار بیشتر حاضران محترم، مناسب است ابتدائاً فشرده ای از آنچه که در جلسات گذشته توسط
اساتید مطرح شده است - به ویژه دو اجلاس اخیر - تقدیم محضر شریفان شود و سپس به موضوع بحث این
اجلاس بپردازیم.

فشرده نتایج جلسات گذشته که در ده بند ارائه می شود، بدین قرار بوده است:

۱- عقل یا همان استعداد و قوه ای که به وسیله آن امکان فهم واقعیات و درک وقایع و حقایق برای انسان
فراهم می آید، موهبت الهی و حجت باطنی خداوند در وجود انسان است که چونان چراغی، ظلمتهای
جهل، غفلت و نسیان را می زداید. بر این اساس، ادراکات عقلی به تناسب ظرفیت و توانمندی خرد آدمی،
از حجیت و اعتبار برخوردار است

۲- وحی نیز که مراد از آن، مشخصاً آیات کریمه قرآن و کلمات حضرات معصومین علیهم السَّلام است،
گنجینه ای است بی نظیر از حقائق و معارف که منزلت آن در جریان شناخت بایسته های اعتقادی، عملی و
اخلاقی، منزلتی والا و بی مانند است.

۳- میان عقل و وحی هیچ تعارضی وجود ندارد و رابطه این دو مهم با یکدیگر، رابطه تعامل و تعاضد است، و
اگر گاه بعضاً از تخالف عقل و وحی سخن به میان می آید، از دو صورت بیرون نیست! بدین معنا که: یا آن
چه را که حکم عقلی پنداشته ایم، به حقیقت یک حکم عقلایی نبوده، بلکه گزاره ای توهمی و پنداری بوده
است، و یا آن چه را که وحی تلقی کرده ایم، استواری و اصالت حقیقی نداشته است.

۴- یکی از منزلت ها و شؤون مهم انبیاء علیهم السَّلام، اثاره دفینه های عقول مردم است تا با به کار گیری
عقل، در وحی تعقل کنند و به جوهره معارف وحیانی دست یابند. بدیهی است که توانایی عقل، نامحدود
نیست و احاطه بر بسیاری از حقائق، از حریم استطاعت عقل - بالاستقلال - بیرون است و راه درک و
دریافت حقائق مذکور، منحصر به سمع و نقل و بیان عاری از خطای وحی است.

۵- نسبت به اخبار و روایاتی که از ناحیه حضرات معصومین علیهم السّلام به دست ما رسیده است، در درجه نخست، باید صدور آن از معصوم علیه السّلام به اثبات برسد و در مرحله بعد، مدلول کلام باید واضح و روشن باشد، به گونه ای که هرگاه آن مفهوم و مدلول به عقلای فهیم عرضه شود، تطبیق مفهوم بر مدلول را تصدیق کنند.

۶- از نقطه نظر صدور اخبار از ناحیه حجّت معصوم، تواتر خبر یا محفوف بودن آن به قرائن قطعیه و یا حتی قرائن اطمینان آور، اثبات کننده صدور آن از ناحیه حجّت معصوم علیه السّلام است. این نکته نیز در این زمینه قابل توجه است که از شواهدی که موجب اطمینان یا قطع و یقین به صدور می شود، وضعیّت راوی و حاکی خبر است و این، مطلبی عقلایی است.

۷- هر چند دستیابی به خبر متواتر، صدور کلام از ناحیه حجّت معصوم علیه السّلام را به طور قطع و یقین به اثبات می رساند، اما باید بدانیم که شمار روایات متواتر ما چندان فراوان نیست و آن کیفیتی که محققان در تعریف روایت متواتر شرط دانسته اند، در بسیاری از احادیث تحقق پذیر نیست و از این روی، نقش اخبار آحاد ثقات، حسّاس و جدی می نماید.

۸- در بحث از حجّیّت خبر واحد ثقه، اثبات شد که اخبار آحاد ثقات در حوزه اعتقادات نیز حجّیّت دارد و معنای این حجّیّت، جعل طریقّیّت است، بدین معنا که شارع، خبر واحد ثقه را به منزله طریق اعتبار می کند، در حالیکه واضح است طریقّیّت و حجّیّت ذاتیه ندارد، ولی معتبره حجّتاً و معتبره علماً و معتبره طریقاً. این، معنای حجّیّت است. البتّه در این خصوص، شرائط حجّیّت خبر، مانند عدم تخالف با حکم عقل قطعّی، عدم تخالف با آیات کریمه قرآن، عدم مخالفت با اخبار متواتر، عدم مخالفت با اجماع و نظائر آن، باید پیشتر احراز شده باشد.

۹- اهمّ مقولاتی که درباره صدور کلام از حجّت معصوم ذکر شد، نسبت به ظهور آن نیز مطرح است، زیرا ظهور نیز ظنی است و هر چند مرزبندی میان ظهور و نصّ آسان نیست، ولی روشنی مفهوم و مدلول در روشنی مطلب، کفایت می کند.

۱۰- بدیهی است که ما در مسائل اعتقادی در پی کاشف هستیم و می خواهیم حقیقت را کشف کنیم، و ایمن ترین راه برای وصول به این مقصد مهم این است که ابتدا نصوص و مدارک جمع آوری گردد، به آیات و روایات، مراجعه و میان آنها مقایسه شود، به موارد مخالف نیز در همان آیات و روایات و نصوص دقّت گردد، فضای صدور کلام و سایر جهات نیز مورد مداقه قرار گیرد و نهایتاً با رعایت انصاف و بدون این که فکر و ذهن ما به پاره ای شبهات و اشکالات ثانوی و جانبی مشوب شده باشد و بدون پیش داوری، یا جهت گیری و موضع گیری های خاص، به یک برداشت و استنتاج نهایی و کلی نائل آییم، به گونه ای که هرگاه این نتیجه و برداشت، به یک انسان غیر مسلمان اما عاقل و فهیم و مکتب شناس ارائه گردد، آن را بپذیرد و تصدیق کند که از آن نصوص، همین نتایج حاصل می شود. این راهی است خردمندانه و عقلایی که نسبت به همه مذاهب و مسالک و از جمله مکتب اعتقادی اسلام، شمول و فراگیری دارد.

این، فشرده ای بود از اهمّ مباحثی که در شش اجلاس گذشته توسط اساتید برجسته مطرح شده بود.

اما موضوع بحث ما در این اجلاس، همان گونه که مستحضرید، نقدها در بوته نقد، در حوزه روش فهم معارف حقّه است. بینشی که در شش اجلاس گذشته حاکم بر مباحث بود، طبیعتاً از سوی برخی صاحب نظران مورد نقد قرار گرفته است و ما در این اجلاس، متناسب با فرصتی که در اختیار داریم، اهمّ نقدها را مطرح می کنیم و از محضر اساتید بزرگواری که برای پاسخگویی پیش بینی شده اند، این نقدها مورد بررسی قرار می گیرد و پاسخ داده می شود.

دعوت می کنم از استاد بزرگوار آیه الله سیّدان و استاد ارجمند آیه الله مروارید که برای ارائه بحث به جایگاه تشریف آورند.

بیانات افتتاحیه آیه الله سیدان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و خير الصلاة و السلام على خير خلقه، حبيب اله العالم، ابی القاسم محمد و على آله آل الله، و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله، من الآن الى يوم لقاء الله. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: « ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » (النحل/۱۲۵).

به عرض می رسد که آن چه را دوست عزیزمان بیان فرمودند، حدوداً برای ورود در اصل بحث کفایت می کند یعنی طرح نقدهایی که نسبت به روشی که در بیاناتشان تذکر داده شد و آن چه که فعلاً به عنوان مکتب تفکیک مطرح است. نقدها هم به طور اکثر با همین عنوان بیان شده است.

در ارتباط با این روش - که من گاهی از آن به روش فقههای امامیه و عموم فقها تعبیر کرده ام، نه آن که یک مسأله تازه و یک برنامه خاص و نو ظهوری باشد، بلکه مقصود، همان توجه جدی به مکتب وحی و آن مطالبی است که در اثر بعثت پیامبر گرامی در اختیار بشر گذاشته شده است، در حوزه های مختلف اعتقادی، عملی و اخلاقی.

این اعتنا بحمدالله در ارتباط با مسائل عملی و فقهی اصطلاحی، به طور کامل، و در مسائل اخلاقی به نحو محدود مطرح است و مطالب، بر این اساس بررسی شده و می شود. به همین صورت، در مسائل اعتقادی هم ضرورت دارد به آن چه که از مکتب وحی با همان قید اعتبار سند و وضوح دلالت رسیده است، هر چه بیشتر و بهتر اعتنا شود؛ مانند بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که سخنانشان از همان ابتدا، تفکیک بین افکار بشر بوده است از آن چه که از ناحیه خداوند به عنوان وحی بر حضرتش نازل شده است؛

در حقیقت باید گفت که تاریخ این تفکیک، تاریخ بعثت پیامبر گرامی است، زیرا بعثتشان، تکرار گفته های گذشتگان از دانشمندان مشهور بشر نبوده است؛ بلکه مشخص است که در ارتباط با همه مسائلی که سعادت انسان ها بستگی به آن مسائل دارد - که اهم آنها مسائل اعتقادی است - مطالبی را آورده اند که همان امتداد آموزه های انبیای گذشته است و در راستای همان آموزه ها، تکمیل و تبیین آن ها و تشریح هر چه بیشتر حقائق

لازم سعادتبخش برای بشر، به وسیله حضرتش انجام گرفته است. این سابقه، پشتوانه تعبیر «تفکیک» است که شاید برای اولین بار، یکی از دوستان عزیز و بزرگوار، جناب استاد حکیمی حفظه الله آن را مطرح کردند و البته استاد فقید مرحوم پروفیسور فلاطوری نیز در مصاحبه ای خواندنی همین تعبیر را آورده اند. ایشان در آن مصاحبه می گویند:

«عقیده کلی من این است که خلط دین و فلسفه، نه به نفع فلسفه و نه به نفع دین بوده است؛ دین را از دین بودنش انداخته و فلسفه را از تحریک و پویایی اش... و خدا نکند که ما بخواهیم روزی اسلام را با همین فلسفه خودمان به دنیای غرب عرضه کنیم؛* ...

البته این سخنان، بی احترامی به ساحت فلاسفه گذشته ما محسوب نمی شود ... من به هیچ وجه مخالف فلسفه نیستم ... ولی این امر موجب نمی شود که آن را از دین تفکیک نکنیم**».

ملاحظه می شود که به بیان مرحوم پروفیسور فلاطوری، فلسفه پویایی خاص خود را دارد و چنانچه به نظر برسد عین مطالب دینی است، باید سخت از آن ها حفاظت و دفاع بشود و در نتیجه، پویایی خود را از دست خواهد داد. مطالب فلسفی، مطالبی است که هر چند مدتی مطرح است و جمعی به آن ها اشتغال می ورزند و بدان ها معتقدند، باز برهه ای دیگر و زمانی دیگر، همانها نقد و نقض می شود و مسائل دیگر جایگزین آن ها می شود و هم چنان در مسیر پویایی در جریان است. اگر گفتید فلسفه عین دین است، بایستی بر او حفاظت بشود، نتیجتاً از پویایی می افتد. ضمن این که در صورت عدم تفکیک، دین نیز از جایگاه اصیل خود ساقط می شود، زیرا بالاخره این حرکت در سیر فلسفی است و لازمه تغییراتی که در سیر فلسفی رخ می دهد، اگر چنان که از دین تفکیک ننمایید، این است که در دین هم تحول به وجود بیاید، در حالی که دین از مسائل ثابت خود برخوردار است، البته به غیر از مسائلی که طبع آن مسائل، تغییر و تغیر است که بحث آخری است؛

حاصل این که مراد از تعبیر تفکیک، همان روش عموم فقهاست که پس از قبول وحی همت داشتند از وحی در مسائل مختلف اخلاقی، عملی و اعتقادی استفاده شود.

صورت اجمالی این روش و فهرست جریان این مسأله این است که آن چه که اساس صحیح در حرکت تکاملی است، حرکت عقلانی است. با این حرکت عقلانی، به اثبات حضرت حق و بعضی از صفات او می رسیم. همین حرکت عقلانی، فطرت بشر را در جستجوی برنامه صحیح و مکتب کامل و حقیقت بخش، به مبحث رسالت و نبوت و ضرورت نبوت می رساند. پس از این که بر اثر حرکت عقلانی، مطلب در ارتباط با خداوند و نبوت و رسالت، مشخص شد و آفریدگار هستی و وحی را پذیرفتیم، آنگاه همان نیروی عقلی که ما را تا این جا رسانده، حکم می دهد به این که این وحی مورد قبول، چون در ارتباط با علم محیط و لایتناهی و بی خطاست، شایسته است هر چه بیشتر در همه مسائل، مورد استفاده قرار گیرد. البته معلوم است که مقصود از

*- فلاطوری؛ تألیف سید عباس رفیعی پور، جلد دوم، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۱۴۸.

** - همان، صفحه ۱۵۱.

وحی، حاکی از وحی است، نه آن حالت خاص ارتباط پیامبر با حضرت حق! یعنی مقصود، قرآن کریم و بیان پیامبر اکرم و بیانات ائمه معصومین علیهم السلام است.

بدین ترتیب بایسته است آن گاه که به وحی رسیدیم، هر چه بهتر به آن اعتنا کنیم؛ ضمن این که جایگاه اصول عقلانی قطعی مرتکزه در فطرت عموم عقلا- مانند: دور و تسلسل باطل است، اجتماع نقیضین و ضدین محال است و از این قبیل مسائل- هم چنان به جای خود، محفوظ است و چونان که عقل مبنای پذیرش وحی بود، پس از رسیدن به وحی نیز همان جایگاه را داراست. به تعبیر دیگر، عقل به معنای حقیقی خود- یعنی همان حقیقت ما به الادراکی که با آن به اثبات حضرت حق و وحی رسیده ایم- پس از اعتقاد به وحی، همچنان مورد توجه و مورد قبول است؛ به حدی که اگر فرض شود نصی قطعی مانند آیه قرآن مخالف عقل بین یعنی عقل صریح و عقل سلیم و حقیقت عقل باشد، باید توجیه شود؛ گر چه در مقام تحقق، چنین تعارضی رخ نداده است؛

لذا با توجه به این که در این روش بر استفاده از وحی تاکید می شود، معنایش این نیست که وقتی با عقلمان به وحی رسیدیم، عقل را کنار بزنیم و نادیده انگاریم و صرفاً در ارتباط با وحی قرار بگیریم؛ بلکه حاکم بودن عقل و جایگاه آن محفوظ است. البته غفلت نشود! عقل، نه وهم! عقل، نه تخیل! عقل نه توهم!

آنچه که گفته شد یعنی تأکید بر جایگاه عقل در درک معارف و حیانی، در جزوه ای که با عنوان «نظریه تفکیک یا روش فقها و علمای امامیه در فهم معارف حق» منتشر شده و مشتمل است بر پاسخ سؤالاتی که یکی از آقایان شاید بیش از ده سال قبل از بنده پرسیده، چنین آمده است:

«گاهی گفته می شود با این که وحی را به حکم عقل پذیرفته ایم، چگونه می شود که برای کشف حقائق، عقل را نادیده گرفته و آن چه به وسیله عقل، حجت شده است، میزان قرار گیرد و عقل، خود کنار زده شده و از حجیت، ساقط شود و فقط وحی، تکیه گاه معارف حق باشد؟

جواب این است: نه، چنین نیست، جایگاه عقل هم چنان محفوظ است تا بدان حد که هر کجا که مطالب منتسب به وحی با مدرکات اولیه و قطعیه مخالف باشد، و حیانی بودن آن، مردود و در صورت قطعیت سند، توجیه خواهد شد، گر چه چنین نمونه ای در مدارک و حیانی نیست که ضد عقل باشد، مگر آن که اگر ظهوری در تضاد با عقل دارد، قبل از هر توجیهی، کلام وحی آن را توجیه نموده و حقیقت را روشن ساخته است، مانند: «جاء ربک»، «الی ربها ناظرة» و

آری، در این روش، هرگز عقل کنار زده نمی شود، بلکه در مواردی که عقل بدانها دسترسی ندارد، از قبیل مسائلی مانند معاد و عوالم قبل و بعد از این عالم، عقل از وحی استفاده می کند. در مسائل اختلافی بین عقلا نیز که مطلب از بدهايت برخوردار نیست- و آلا اختلاف نمی شد- وحی که به حکم روشن عقل پذیرفته شده است، مرجع و حجت خواهد بود، و باید متوجه بود که در بسیاری از موارد هم، مدارک و حیانی تعلیم دهنده است و مراجعه کنندگان به مطالب و حیانی، متعلم من ذی علم می باشند».

این روشی است که صحبت شده است، و به نظر می رسد بعضی از این مطالبی که عرض کردم، ممکن

است زمینه ساز پاسخگویی برای برخی سوالات باشد که مطرح و نقد خواهند شد.



آغاز بحث و طرح نقدها و پاسخ به آنها

آقای عبدالله رضاداد: قبل از ورود به بحث، به معرفی منابعی می پردازم که مشتمل بر آراء منتقدان و مأخذ ما در طرح نقدها بوده است:

۱. کتاب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تألیف آیت الله عبدالله جوادی آملی.
 ۲. کتاب ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام؛ جلد سوم، تألیف دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
 ۳. نقدی بر تهافت الفلاسفة غزالی؛ تألیف سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات بوستان کتاب، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- اولین نقد را مطرح و از آیه الله مروارید تقاضا می کنم که پاسخگوی این نقد باشند. دقت فرمایید که در هر مورد، عنوانی برای نقد در نظر گرفته ایم، سپس آن نقد را تقریر می کنیم و سپس مستند نقد خود را هم بیان می داریم.

نقد اول؛

عنوان نقد: عقل، کلید و مفتاح، و نه چراغ راه و مصباح!

تقریر نقد: مؤلف محترم کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» بر این تصوّرند که در تاریخ تفکر تفکیکی، پس از عبور از گرایش حادّ و افراط گرایانه‌ای که از اساس، با دانش عقلی و استدلالی و اقامه برهان، سر سازگاری ندارد، به نحله معتدلی بر می‌خوریم که هر چند جایگاه عقل و شأن استدلال عقلی را انکار نمی کند، اما معتقد است عقل منحصرأ کلیدی است که قفل گنجینه معارف دینی توسط آن گشوده می شود و سهم و نقش دیگری در دستیابی به معرفت دینی ندارد.

مستند نقد: طبق تقریر مؤلف محترم در ص ۱۹۲ کتاب مزبور، از منظر متحلین به نحله اعتدالی

تفکیک، عقل صرفاً مفتاح دین و شریعت است، نه آن که افزون بر آن، نقش مصباح را نیز بر عهده داشته باشد. حال هرگاه عقل صرفاً مفتاح و کلید ورود به ساحت دین باشد، بدیهی است که دیگر سهمی در شناخت محتوای دین نخواهد داشت. بنابراین در آغاز پیمایش راه دین، انسان جستجوگر به مدد براهین عقلی، به وجود خداوند و برخی از صفات او و ضرورت نبوت و اصل نیاز بشر به راهنمایان الهی و مسائلی از این نوع که مبنا و پایه دین و معرفت دینی است، پی می برد، ولی با گذار از این مرحله و رسیدن وی به آستانه وحی، عقل و برهانهای عقلایی نیز کارکرد خود را وا می نهند و از این پس، انسان است و مضامین وحی، و استمداد از عقل در ادامه راه، موجب آمیزش معارف وحیانی با آراء و اندیشه های ناخالص و ناسره بشری می شود، چندان که فکر و فهم بشر را مشوب، و آتش اختلاف نظر را شعله ور می سازد و راه را برای قرائات و تقریرات مختلف و متنوع در حوزه دین و معرفت دینی هموار می گرداند.

پاسخ آیه الله مروارید: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين، سيما بقيه الله في الارضين، و لعن الدائم على اعدائهم اجمعين، و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. رب ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق و اجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً.

این بیانی که جناب آقای رضاداد نقل کردند، ظاهراً مشتمل بر نقد صریحی نبود، و صرفاً نسبتی بود که نویسنده کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» به مکتب تفکیک داده اند. مؤلف محترم معلوم نکرده است که اشکال این اعتقاد چیست و چه اشکالی متوجه این مطلب است؟ به نظر ایشان، ما پیروان مکتب تفکیک، نخست از طریق عقلانی وارد می شویم، توحید و ... را به وسیله عقل اثبات می کنیم و ضرورت وحی و نبوت را عقلاً درمی یابیم و به وسیله عقل، نبی صادق را هم تشخیص می دهیم و بعد از این مراحل، خود را درست در خدمت وحی قرار می دهیم و بر این باوریم که دیگر در این محدوده، از براهین عقلی و استدلال های عقلی کاری ساخته نیست! این مطلب را ایشان به مکتب تفکیک نسبت داده، ولی این که این دیدگاه چه مشکلی را ایجاد می کند، معلوم نکرده است، هرچند گویی ایشان می خواهد بگوید که همین تصویر مسئله و همین که عقل را بعد از رسیدن به وحی کنار می گذاریم، بطلانش روشن است؛... چطور شما به عقل کاری ندارید؟! عقل همیشه باید مصباح باشد و صرف مفتاح بودن کافی نیست. عقل باید مصباح بودن و منور بودن خود را در همه مراحل، حتی بعد از اثبات وحی حفظ کند. شما تفکیکیان اعتدالی در یک مرحله عقل را پذیرفته اید، ولی بعد که به وحی رسیدید، دیگر به آن کاری ندارید و بطلان این امر روشن است. لذا مؤلف محترم نقد صریحی را بر این امر وارد نکرده و وضوح مطلب را کافی دانسته است.

من در این فرصت می خواهم معلوم کنم که این امر نسبت داده شده به تفکیک، یک نسبت غیر واقع است و بنا بر دیدگاه این مکتب، مصباح بودن عقل در همه مراحل، محفوظ است. عقل هم مصباح است و هم مفتاح. به تعبیر ایشان، مفتاح بودنش هم به این دلیل است که مصباح است. یعنی انسان قبل از این که به وحی برسد، حقانیت وحی را از طریق عقل اجمالاً اثبات می کند و بعد وارد وحی می شود.

عقل به انسان حکم می کند که حال که شما معتقد به وحی شدید، باید هر چه که وی بگوید، یقین به صدقش

کنید و او را تصدیق نمایید، وگرنه يلزم الخلف. به تعبیر دیگر، این اجتماع نقیضین است که ما وحی را تصدیق بکنیم و بگوییم وحی صادق است، ولی وقتی که وحی مطلبی را بگوید، بدان بی توجه باشیم و در آن تشکیک کنیم. بعد از این که عقل، ما را به وحی می رساند، باز در عین حال، مصباح بودن آن محفوظ است. یعنی ما پابه پای عقل راه می رویم. اگر آیه ای بر ما خوانده شود و صدور روایاتی از معصوم برایمان به اثبات برسد، ما به واسطه عقل در آن تفکر می کنیم، مفاد آن را می یابیم و ... همه این ها مفاد عقلی است. نیز اگر ببینیم برخی مفاهیم وحیانی با مدرکات عقلی ما ناسازگار است، در آن تأمل می کنیم تا ببینیم مطلب چگونه قابل حل است. اصلاً روش بر همین است. یعنی این طور نیست که مثلاً وقتی فقهی با آیه ای برخورد کند و یک ظهور بدوی از آن را بفهمد، آن مفهوم ابتدایی را حتماً به وحی الهی نسبت دهد و بعد طبق آن معتقد شود! چنین نیست. مدرکات عقلی همیشه قوت خود را دارد. ولی صحبت این است که آیا مدرکات عقلی و مصباح بودن عقل، مطلق است؟ یعنی آیا عقل می تواند همه مطالب را بفهمد؟ به اعتراف خود آقایان و بزرگان فلاسفه اسلامی، در بسیاری از موارد پای عقل، لنگ است. کلام معروف شیخ الرئیس در مسئله معاد جسمانی مشهور است که گفته: ما به وسیله عقل نمی توانیم معاد جسمانی را آن گونه که اسلام ادعا کرده اثبات کنیم، لذا تنها طریق آن است که چون صادق مصدق آن را فرموده است، تصدیق کنیم؛... حال آیا آن ها واقعاً به وعده خود وفا کردند یا نه؟ انشاء الله چنین باشد! ... این بزرگان فلسفه، به وحی رسیده اند، ولی احساس کرده اند با عقل نمی توان براهینی ارائه داد که آیا معاد بعد از این عالم به چه صورت است؟ روحانی است یا جسمانی یا هردو؟ این جاست که عقل خود را مخاطب قرار می دهد و می گوید: حال که نمی توانی بفهمی، دیگر دخالت نکن و بدان که رأی نداری!

به صرف این که یک دلائلی تفکری و فلسفی مبتنی بر مقدماتی مطرح شود، معنایش این نیست که عقل در این جا مطرح است و حقیقت را می یابد. بله، احتمالات و فرضیاتی است که ممکن است در جای خود معقول باشد؛ ولی این ها یک فرضیه معمولی است و یک نظریه اثبات نشده است. در موضوع معاد آن کیفیتی را که برخی بزرگان فلاسفه متأخر به عنوان معاد جسمانی مطرح کرده اند، یک نظریه است. ولی آیا کسی می تواند ادعا کند که حقیقت، همین است و جز این نیست؟ آن کسانی هم که اصرار بر این مطلب دارند، می خواهند آیات را بر این فرضیات، حمل کنند و خودشان توجه بدین مسئله دارند!

وقتی عقل، دایره ادراکش محدود است، اگر بیشتر از حد، جلو برویم، این خلاف عقل است. عقل می گوید: چرا مطلبی را بدون دلیل به من نسبت می دهید؟ این یک فرضیه است که شما آن را به عنوان مطلب یقینی و ثابت، مطرح و آثاری بر آن حمل می کنید؟ به راستی چه اشکالی دارد که بگوییم: عقل در همه جا کاربرد ندارد و در همه جا مصباح نیست و محدودیت هایی دارد؟ این که مورد اتفاق همگان است و خودتان هم قبول دارید. اشکالی بر این مطلب، وارد نیست.

ما نه تنها قبل از رسیدن به وحی، بلکه در مراحل که در وحی هم سخن می گوئیم، در هر جا که عقل سخنی دارد، به آن حکم عقلی توجه می کنیم. همین طور که آیت الله سیدان در مقدمه بحث فرمودند، اگر ادراک عقلی روشن، بر خلاف ظاهر وحی باشد، ما از ظاهر و حتی از نص دست بر می داریم. ما با عقل همراهیم و عقل با ما همراه است در همه مراحل، البته در آن مواردی که جای عقل است، و این که محدوده عقل تا کجاست، در

جلسات قبل به حدّ مبسوط بحث شد و من تنها مثالی عرض می کنم:

علوم روز مثل مسائل کهکشان شناسی و کرات و ... را تصوّر کنید. آیا ابزار شناخت این مسائل چیست؟ اگر ما بخواهیم مانند قدما، این مسائل را صرفاً با مقدّمات عقلی و فکری دریابیم و بفهمیم که مثلاً چند فلک در آسمان وجود دارد، بعدها معلوم می شود همه فرضیاتمان بر خطا بوده است، زیرا ما ابزار شناخت را اشتباه کرده ایم. هر پدیده ای و هر موضوعی ابزار شناختی دارد. ابزار شناخت آسمانها گر چه مقدّمات عقلی دارد، ولی بعد از این که جهات تجربی و مقدّمات حسی تکمیل شود. در آن جاست که مسلماً انسان عاقل می فهمد و با آن تجربیات متوجّه می شود که مثلاً فواصل کرات چقدر است؟ این علم، ابزار شناخت خاصی دارد و عقل هم حکم می کند که در این مسئله باید از راه مخصوص به آن وارد شویم. اگر بخواهیم در این راه، منحصرأ به مقدّمات فکری محض بسنده کنیم، قطعاً کارمان عاقلانه نیست. در همین راستا، اگر یک فرد متخصص کیهان شناس به ما خبر دهد و بگوید که: من فهمیده ام در آن سوی آسمانها چه خبر است و نور خورشید با چه فاصله ای به ما می رسد و همه اینها را با تلسکوپ های قوی دیده و بررسی کرده ام، ... طبیعتاً حرف او را به عنوان متخصص می پذیریم و اگر اخبار آن ها متعدد باشد، گویا خودمان دیده ایم و بدیهی است که یقین و تصدیق می کنیم. این یک فرض تشبیهی بود.

وحی و اخبار معصومین علیهم السّلام نسبت به مسائل ماوراء الطّبیعه از همین سنخ است. در جایی که به حکم خودتان عقل راه ندارد، ما به سرخ افرادی می رویم که متّصل به منبع معرفت هستند و با آن ارتباط دارند و از همین روی، بعد از بیان معصومین علیهم السّلام گفتارشان را تصدیق می کنیم و جایی برای تأمل و تردید نمی یابیم. این کار ما به معنای تعطیل عقل نیست. تعطیل عقل در جایی است که او مطلبی را بفهمد و ما به حکم او توجّه نکنیم، امّا در این جا عقل می گوید من نمی فهمم. این مثل آن است که بخواهیم وضعیّت آسمان ها را با عقل محض و بدون تجربه حسی تشخیص دهیم. این راه که عاقلانه نیست.

بنابراین، اگر نویسنده کتاب مزبور خواسته اند مکتب تفکیک را این طور نقد کنند که شما عقل را از کار انداخته اید، چنین نیست و ما عقل را از کار نیانداخته ایم؛ بلکه در محدوده عقل حرکت می کنیم. در خود وحی هم که وارد می شویم، با عقل تأمل می کنیم و وحی را می فهمیم و شرائط و مقدّمات لازم برای فهم وحی - مثل شرائط صدور روایات، شأن نزول آیات، مفاد آیات کریمه و ... - را فقط با مدد عقل در می یابیم. این راهی طبیعی و عقلی است و ایرادی ندارد.

نقد دوم؛

عنوان نقد: مخدوش ساختن عصمت پیام های وحیانی از رهگذر آمیختن آن ها با یافته های بشری؛

تقریر نقد: مؤلف محترم کتاب «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» بر این اعتقاد است که از منظر مکتب تفکیک، صدق و خلوص آموزه های وحیانی نباید به وسیله درآمیختگی و تأثیرپذیری از یافته های بشری آسیب ببیند و باید با پرهیز از این التقاط، درستی و استواری سخنان حضرات معصومین علیهم السّلام همواره محفوظ بماند.

مستند نقد: در این زمینه در صفحه ۱۹۲ منبع مذکور چنین آمده است: وحی و انبیا و نیز ائمه علیهم السلام معصومند و نباید با درآمیختن آن ها با معارف عقلی و شهودی، ناب بودن و حق محض بودن آن ها را مشوب و مخدوش کرد.

مؤلف محترم در مقام نقد این مدعا در صفحه ۱۹۴ منبع یاد شده می گوید: این که وحی حق محض است، ارتباطی منطقی با مدعای تفکیک ندارد، زیرا اگر بر فرض، فهم وحی، معصومانه بود، جای آن داشت که توصیه به تفکیک شود و از دخالت دادن عناصر معرفتی مشوب به خطا و شک پرهیز شود، ولی وقتی تماس بشر عادی با نقل وحی و نقل مضمون و محتوای کلام معصومان است و بشر عادی دسترسی مستقیم به مضامین و حیانی ندارد، فهم و تفسیر او از آن ها آمیخته با خطاست و درست، مانند معرفت عقلانی و شهود عرفانی است که قد یصیب و قد یخطئ. پس چه مزیتی برای فهم نقل نسبت به فهم عقلانی و شهودی می ماند تا توصیه به تفکیک روا باشد؟

پاسخ آیه الله سیدان: قبل از پاسخ به نقد اخیر، در خصوص نقد اول مطالب ارزنده ای را آیه الله مروارید بیان فرمودند، و چنانکه گذشت، نگارنده محترم کتاب مورد بحث، معتقد است که روش تفکیک روشی است که مدعی است عقل کلید است و آن گاه که عقل به وحی می رسد دیگر کاربرد ندارد و مطرح نیست. آیه الله مروارید در مقام پاسخ فرمودند که این نسبت صحیح نیست، بلکه تصریح به این می شود که همیشه از عقل استفاده می شود. بله، در مواردی که عقل، هیچ راه ندارد، طبیعی است که کنار زده می شود، ولی نه این که راه دارد و به او گفته می شود: وارد نشو! بلکه خود به خود، کنار است و هیچ راهی ندارد، یعنی خودش کنار می رود؛ همان گونه که در بحث معاد، خود مرحوم آخوند ملاصدرا مثالهای مناسبی زده و نتیجه گرفته که عقل در این حوزه راه ندارد. ایشان در این باره می گوید: «مبادا درباره معاد با عقلتان وارد شوید؛ زیرا مثلش به این می ماند که با چشمتان بخواهید اصوات را تشخیص دهید، با گوشتان بخواهید اشکال را تمیز دهید. اگر بخواهید با عقلتان در مسائل مربوط به حوزه معاد وارد شوید، به همین سان، کار غلطی است».

لذا نسبت داده شده به تفکیک، نسبت صحیح نیست و این روشی است که همیشه عقل را محور قرار می دهد و حتی اگر نص با آن در تضاد قرار گیرد، توجیه خواهد شد.

اما نقد دوم که بیان شد به این صورت است: شما (پیروان روش تفکیک) می گوید: وحی، حق محض است و چون حق محض است، با مطالب بشری و معارف عقلانی مخلوطش نکنید. اگر مخلوط کردید، چون مطالب بشری درست و نادرست دارد، طبعاً اگر وحی را با آن ها آمیخته کردید، معارف و حیانی مشوب و از ناب بودن ساقط خواهد شد.

اشکالی که ناقد بر این امر دارند، این است که این که شما می گوید وحی، حق محض است با مدعایی که روش تفکیک دارد، تناسب منطقی ندارد. مدعای تفکیک چیست؟ این است که وحی را با مسائل عقلانی آمیخته نکنید تا حق محض بودن آن باقی بماند. در حالی که این حق بودن، محفوظ نمی ماند، حتی اگر آن را با مطالب عقلی هم مخلوط نکنیم. چرا؟ زیرا چه کسی از وحی استفاده می کند؟ همین بشر است که از وحی استفاده می کند.

وقتی انسان ها با عقلشان از وحی استفاده می کنند، عیناً مثل همان معقولاتی است که شما می گوید: ممکن است اشتباه در آن باشد. این بشر است که از وحی استفاده می کند و چون بشر است، ممکن است بد استفاده کند. شما می گوید: حرف های معقول را با وحی مخلوط نکنید و به خود وحی مراجعه کنید! اما آن چه که در اختیار است، حاکی وحی است، نه خود وحی؛ و چه کسی مراجعه می کند؟ بشر مراجعه می کند. با چه ابزاری مراجعه می کند؟ با عقل بشری؛ پس باز ممکن است با عقلش وحی را درست نفهمد و اشتباه کند. پس نتیجه چیست؟ نتیجه این است که اگر معقولات خاصّ مورد نظر شما را هم از وحی کنار بگذاریم، باز حقّ محض بودن وحی محفوظ نمی شود، زیرا بشر از وحی استفاده می کند. پس ناب بودن وحی که می خواهید بر آن تحفّظ کنید، با روش شما هم حفظ نمی شود. این اشکال کار است. روش شما خاصیتی ندارد. شما آن مدّعی را که می خواهید از آن این خاصیت را بگیرید، آن مدّعا تحقق پیدا نمی کند. پس چرا معقولات را داخل نکنیم و نیامیزیم، در حالیکه نتیجه در هر دو صورت یکسان است؟

پاسخ این است: در صورتی که تفکیکی ها مدّعیان این باشد که اگر به روش ما عمل کنید، حقّ محض، همیشه محفوظ خواهد بود و اختلافی رخ نخواهد داد، ایراد وارد است، زیرا در این روش هم ممکن است در استفاده از حاکی وحی، اشتباه شود و مطلب، اختلافی گردد. پس شاید بتوان گفت فرقی نمی کند و این روش هم خاصیتی ندارد. یعنی اگر این روش نظرش این باشد که این کار را بکنید تا بر این حقّ محض، حفاظت بشود و هیچ ناخالصی هرگز در او به وجود نیاید، ایراد وارد است؛ ولی صاحبان این روش، هرگز چنین مدّعی را ندارند. آن ها مدّعی اند در ارتباط با وحی، یعنی حاکی وحی، ما راه امن تری را رفته ایم، و اگر چنانچه با همان قدرت تعقلی که خدا به انسان داده، از طریق حاکی وحی در ارتباط با حقائق و معارف که اساساً مربوط به حضرت حق است حرکت بکنیم، راه ما راه امن تری است؛ اما هرگاه در معارف، از مسیر همان مسائل عقلی که انسان ها اسمش را مسائل عقلی گذاشته اند برویم و در جهت معارف، از مسیر وحی که در ارتباط با علم محیط و عاری از خطاست، دور افتیم، به خطا رفته ایم. به بیان دیگر، ما گرچه معتقدیم که ممکن است در حاکی وحی مطلبی باشد که حیانی نباشد، و گرچه معتقدیم که ممکن است در برداشتمان هم اشتباه بکنیم، ولی در عین حال - به درصد بسیار قوی، وقتی در خود منبع و حیانی که در ارتباط با وحی الهی است، دقّت و تعقل کنیم، درصد خطا بسیار کمتر از راه دیگر خواهد بود؛ ضمن این که تکلیفمان این بوده که از این منبع استفاده کنیم؛ وظیفه مان این بوده که از این منبع استفاده کنیم؛ به حکم عقل - که فهمیده ایم که این منبع، منبعی است که باید قبول کنیم و قبول کرده ایم - عقل می گوید: باید از این منبع استفاده کنی و اگر چنین کردی، کار درستی را انجام داده ای! آری، کلام وحی خود اصرار دارد و می گوید که: از ما استفاده کن و جای دیگر نرو! از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در اصول کافی است که فرموده اند: « ما بعث الله انبیاء و رسله الی عباده الّا لیعقلوا عن الله ». این راه، راه امن است؛ راهی که امنیت برای کشف حقیقت در آن بیشتر است. نمی گوئیم صد در صد هیچ اشتباهی نخواهد بود. می گوئیم هم نسبت به طریق دیگر راه امن تر است و هم تکلیف این است؛ ولی اگر این راه را نرویم و به همان افکار خودمان بسنده کنیم، با توجّه به این که افکارمان منحصر به مسائل قطعیه اولیه هم نیست - چون آن ها که جای خود را دارند و نه تنها جایگاهشان همیشه محفوظ است، بلکه وحی بر آن ها مبتنی است - پس طبعاً آمیخته و مشوب به

مسائلی است که نظرات مختلف در آن هست. حال، فرض کنید دو کتاب داریم: یک سو کتابی داریم که در آن نظرات مختلف است و منتسب به وحی نیست و سوی دیگر، کتابی داریم که در آن نظرات منتسب به وحی است. با توجه به این که ممکن است در همین کتاب منتسب به وحی هم مطالبی باشد که وحی نباشد و ما متوجه وحی نبودن آن موارد نشویم، و با توجه به این که ممکن است احیاناً از آن آموزه های منتسب به وحی، برداشت نادرست بکنیم، ولی آیا عقل حکم می کند که امنیت بیشتر در استفاده از کتابی است که از افکار مورد اختلاف بشری است، یا کتابی که منتسب به وحی است و تا حدّ توان، دقّت های لازم مثل شرایط بررسی اخبار و ... در آن رعایت شده است؟ لذا تمسّک به وحی و تعقّل در آن، هم راه امن تر است و هم تکلیف در پیروی از وحی است، حال آن که حرکت در راه دیگر، نه در صد امنیت بیشتری به نسبت راه دیگر دارد و نه به تکلیف عمل کرده ایم.

بدین ترتیب اگر مدّعی صاحب نظران تفکیکی این باشد که هرگاه روش ما را که بروید، کاملاً بر وحی تحفّظ می کنید و هیچ اختلافی هم پیش نمی آید و برداشت نادرست هم هرگز نخواهد بود، ... می گوییم: خیر، چنین نیست و باز هم ممکن است اختلاف و اشتباه پیش آید. ولی مدّعی ما این است که اگر چنانچه از روشی که ما می گوییم استفاده کنید، هم امنیت بیشتر دارید و هم تکلیف همین است، و اگر از راه دیگر بروید و اشتباه کنید، چون بدان علاقه پیدا کرده اید، به روشنی می بینید که مدلول وحی مطلب دیگری است، ولی توجیه می کنید، و آنگاه کار دشوار می شود! مثلاً وقتی که در معاد با روش فلسفی رفتید و رسیدید به این که روح است که ایجاد صورت مثالی می کند، و از سوی دیگر ملاحظه می کنید که آیات کریمه قرآن، آن قدر صریح معاد جسمانی را فریاد می زند و کیفیت امر را به وضوح بیان می سازد، آن وقت مجبور می شوید که بگویید: «ان الله یبعث من فی القبور» یعنی «ان الله یبعث من فی الابدان»! یعنی مجبور به توجیه می شوید! به تعبیر دیگر، اگر چنانچه دنبال آن افکار مختلف خودتان حرکت کنید، بر اثر انسی که پیدا می کنید به نتایجی می رسید که آن نتایج تضاد جدی با وحی دارد، ولی توجیه می کنید!

در مورد شهود عرفانی نیز مطلب همین گونه است. شهود عرفانی هم که به گفته خودتان حجّیت ندارد و حجّیتش به این است که با شهود معصوم سازگار باشد. خودتان این را گفته اید؛ ولی وقتی عرفای شما مثل ابن عربی با شهودات خودشان انس گرفته باشند، به این جا می رسند که در تفسیر آیه: «یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم» می گوید: یعنی: «ای لجهل عظیم»! چرا؟ می گوید: «لأنّ المشرک جعل حقیقة الشیء شریکه ... زیرا مشرک وقتی می گوید که: بت شریک خداست، خیلی نفهم است! این بت نه شریک خدا بلکه خود خداست! مشرک خود شیء را شریک خود شیء قرار می دهد. این بت، خودش خداست نه شریک خدا! ...

در بیانات ملاصدرا هم مسائلی از این قبیل است. مثلاً درباره آیه: «و حیل بینهم و بین ما یشتهون» می گوید: خدا اساساً جهنّیان را برای جهنّم خلق کرده است. آن ها چون موطنشان جهنّم است، تا به جهنّم نرفته اند، در این فاصله ناراحتند؛ ولی وقتی به جهنّم می رسند، راحت می شوند. او می گوید: «و حیل بینهم و بین ما یشتهون» یعنی فاصله زندگی دنیا تا جهنّم!

لذاست که ما می گوییم به این گرفتاری دچار نشوید و از این راه نروید که به این جا برسید و این انس فلسفی

و عرفانی شما را به این نقطه برساند! و به راستی که این جمله شیخ انصاری تالی تلو جمله معصوم است که می فرماید: « و اوجب من ذلك، ترك الخوض في الادلة العقلية النظرية في اصول الدين؛ فانها تعريض للهلاك الدائم و العذاب الخالد: در ارتباط با مسائل اصول دین، از ادله عقلیه نظری (نه ضروری) پرهیز کن! ...»

بنابراین، ما مسائل عقلی را کنار نمی گذاریم، بلکه مسائل فلسفی را کنار می گذاریم، آن هم نه هر مسئله فلسفی را؛ بخشی از مسائل فلسفی مسائل قطعیه است که قبول کرده ایم و وحی هم بر آن ها مبتنی است. ایراد این است که آقایان، فلسفه را با عقل یکی گرفته اند. ما عقل را هرگز کنار نمی گذاریم، اما بخشی از مسائل فلسفی را که جزء ضروریات نیست کنار می گذاریم.

حاصل این که اگر مدّعی تفکیک آن باشد که شما فرمودید که اگر این راه را بروید هیچ اختلاف و اشتباهی پیش نمی آید ... نقد شما وارد است، ولی مدّعی تفکیک این نیست. بلکه مدّعی این است که: راه امن تر را بروید و راهی را نروید که به توجیهاتی نظیر آنچه که گفته شد گرفتار شوید، و حجّت در حرکتتان داشته باشید و حجّت در این است که در وحی تعقل کنید.

نقد سوّم؛

عنوان نقد: جمود بر ظواهر و نصوص کتاب و سنت.

تقریر نقد: منتقدین مکتب تفکیک بر این اعتقادند که پیروان این نحله در فهم متون کتاب و سنت بر ظواهر الفاظ و نصوص جمود دارند و هیچ گونه تلاش اجتهادی را با بهره گیری از یافته های عقلانی و شهودی به منظور گشودن راز های کلمات و حیانی بر نمی تابند و از این روی، عالمان تفکیکی را به اخباریان شبیه و نظیر دانسته و طریقه تفکیک را با مذهب اخباری همانند می شمردند.

مستند نقد: در این خصوص، مؤلف محترم کتاب «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام»، در ص ۴۱۶ جلد سوم این اثر می گوید: طرفداران مکتب تفکیک، متون اسلامی را چه در اصول دین و چه در فروع آن، بر اساس جمود بر ظواهر تفسیر کرده و به حجّیت ظواهر نیز به طور مطلق سخت باور دارند.

هم چنین در ص ۴۱۹ همین اثر می خوانیم: « برای دست یافتن به امور خالص و سره و ناب، توجّه به ظواهر و جمود بر آن ها مفید نیست. اگر توجّه به امور سطحی و جمود بر ظواهر می توانست انسان را به اسلام خالص و ناب برساند، علمای اخباری بیش از سایر مردم می توانستند به اسلام خالص و ناب دست یابند».

نیز مؤلف کتاب «نقدی بر تهافت الفلاسفة غزّالی» در پاورقی ص ۴۵ این اثر، در همین زمینه می گوید: «به اعتقاد حقیر محرّر این سطور، این جماعت -یعنی پیروان مکتب تفکیک - به اخباری مسلکان شباهت دارند. زیرا لسان حال آنها این است که حجّیت تمسک یعنی چه؟ حجّیت ظواهر در فروع و عدم حجّیت آن در عقاید یعنی چه؟ در مقابل ائمه نباید اجتهاد کرد، چه در اصول عقائد و چه در فروع. کلام ائمه علیهم السّلام

حجّت مطلق است، ظاهر باشد یا نص، متواتر باشد یا خبر واحد، ضعیف باشد یا غیر ضعیف. باب علم نیز منسند نیست و هر خبری، در آن ابوابی از علوم، نهفته است».

پاسخ آیه الله مروارید: واقعاً جای تأسف است! به راستی علمای تفکیک کجا فرموده اند که هر خبری - چه متواتر باشد یا واحد، یا ضعیف یا ... - حجّت است و در هر خبری، ابوابی از علوم نهفته است؟ این شعار ظاهراً برای هوچی گری مناسب است، ولی راهی منطقی و علمی نیست. بنده عرض می کنم که روش اهل تفکیک، همان روش فقها و علمای امامیه است که از زمان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تا زمان های بعد غیبت صغری و غیبت کبری و تا هم اکنون همچنان ادامه داشته است و خداوند انشاء الله آنها را باقی بدارد و این چراغ خاموش نشود تا ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

فقها در مسائل چه می کنند؟ فقهای امامیه به عقل، در مدرکات عقلی روشن متمسک اند و عقل را اساس دین می بینند. از نگاه ایشان و بر مبنای روایاتی چون: «ان الله على الناس حجّتين...» بر این باورند که انسان با این عقل به حقایق انبیاء و ائمه علیهم السلام پی می برد و آن ها را تصدیق می کند و کلمات رسیده از ایشان را بررسی می نماید. البته همان طور که در بیانات قبل گفته شد، گاهی بعضی از بزرگان اعتراض کرده اند که ما که به وحی دسترسی نداریم، ما با حاکی وحی مواجه هستیم. آری، ما با حاکی مواجه هستیم، ولی ما مأموریم که از همین حاکی وحی استفاده کنیم. هیچ کس اعتقاد ندارد که ما به وحی ناب خالص می رسیم، یعنی همان دریافتهای خاصی را که وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از حقایق داشتند و یا دریافت هایی را که ائمه اطهار علیهم السلام به الهام از جانب خداوند یا از علوم خاصی که خودشان داشته و مأخوذ از اجدادشان به تفضّل الهی بوده است، آری، هیچ کس ادعا نمی کند که به آن حقایق و معارف ناب دسترسی دارد. نه کسی چنین ادعایی کرده و نه ما را مأمور بدان کرده اند. ما مأموریم به آیات مراجعه کنیم و در آن تدبّر نماییم. نیز مأموریم به روایات مراجعه کنیم و امر کرده اند آن ها را نقل کرده، بنویسیم، تأمل و تدبّر کنیم. اگر ما بخواهیم به وحی تمسک کنیم، تمسک به وحی، غیر از این نیست و راهی جز این نداریم.

حال باید دید فقهای ما چه می کنند؟ آیا واقعاً ما یک فقیهی را که مشهور و مورد اعتماد باشد، سراغ داریم که در این مسائل هر خبری را حجّت بداند؟ کجا چنین سخنی هست؟ البته در شرایط حجّیت خبر اختلاف هست و قبلاً هم در این باره صحبت شد و این ها هر کدام، دلایل خاص خود را دارد که از آن می گذریم.

بعضی خود را به نادانی می خواهند بزنند و لذا این گونه اشکال می کنند. آن ها یا نادان اند که نیستند و یا چون بناست به هر نحو ممکن، رقیب را از میدان به در کنند، این گونه هوچی گرانه صحبت می کنند. این کلمه ای که از کتاب «نقدی بر تهافت الفلاسفه» نقل شد که: «از نگاه تفکیکیان، خبر ضعیف باشد یا غیر ضعیف، ... باب علم نیز منسند نیست و هر خبری در آن ابوابی از علوم نهفته است»، این حرف را آقایان از کجا نقل می کنند؟! این صحبت، اتهام به اخباری گری و تشابه به اخباری گری است؛ البته شأن و جلالت علمای اخباری ما و محدثین ما محفوظ است، ولی می خواهم بگویم که ما عالم اخباری به این معنی که هر خبری را به هر ترتیبی که باشد، حجّت بدانند، نداریم. البته برخی از علمای محدث می گویند: همین که روایتی در کافی شریف وجود دارد و کلینی با آن جلالت

و وثاقتش آن را نقل کرده و اعتماد کرده، این کمتر نیست از تعبیر «ثقة» که مثلاً شیخ طوسی درباره یک راوی می گوید. این ها بحث های خودش را دارد که ما الان در مقام بیان آن نیستیم، ولی مراد این است که اخباری به این معنی که ایشان تصور کرده اند، صرف یک تصور است. البته شاید افرادی چون داوود ظاهری و اتباع احمدبن حنبل و سلفیه در علمای مذهب عامه چنین باشند، ولی علمای امامیه به برکت استضاء به انوار اهل بیت علیهم السلام از این اشتباهات مصون مانده اند و کسی بدان قائل نیست. بنابر این، اگر مراد شما از این که علمای تفکیک شبیه به اخباریین هستند، این است که هر ظاهر و خبری را به مجردی که به اهل بیت نسبت داده شود حجّت می دانند و عمل می کنند و بدان معتقدند، این حرف کاملاً تکذیب می شود و چنین نیست. علمای تفکیک روایات را بررسی سندی می کنند، بررسی مضمونی می کنند، محتوایش را می سنجند که آیا مطابق با عقل و مدرکات عقلی هست یا نیست و حتّی در بسیاری از اوقات، آنها را طرح و نقد می کنند؛ گر چه در این مقام ممکن است صریحاً آن روایت مطروحه را تکذیب نکنند و از باب احتیاط بگویند: نردّ علمه الی اهله.

روی این حساب من نمی فهمم که این چه اشکالی است و مستشکل به چه کسی اشکال می کند و مخاطبش کیست؟!

پاسخ آیه الله سیدان در تکمیل بحث: من این گونه فهمیدم که آیت الله مروارید اساساً این نسبت را نسبت ناروایی می دانند و می فرمایند که چنین اتّهامی از اساس وارد نیست که ما بخواهیم جواب دهیم. ضمن این که اگر منظور از اخباری بودن، یعنی اعتنای جدّی به حدیث با شرایط خودش، البتّه این افتخار ماست. اگر مراد از اخباری بودن ما، به معنای اخباری است که امروزه متداول است و معنای انکار اجتهاد و بسیاری از ملازمات عقلی در مسائل فقهی و اصولی و امثال ذلک را دارد، تکذیب می شود و جای تأسّف است که چنین نسبتی داده شود. بنده خودم ۱۳ جلسه ۳ ساعته، با یکی از اخباریان (طبق اصطلاح) اخیراً بحث کردم که یکی از فضایی که در این مجلس نیز حضور دارند در آن مباحثات حضور داشتند و انشاءالله شاید این مناظره را نشر دهیم.

ولی اگر منظور از اخباری بودن ما این است که اعتنا به اخبار می کنیم، این کمال افتخار ماست. ائمّه ما علیهم السلام هرچه بیشتر و هرچه بهتر فریاد کرده و گفته اند که: به حرف های ما توجه داده باشید! و این افتخاری است برای ما که به اخبار، کمال توجه را داریم و با همان شرایطی که بایسته حدیث پژوهی است، آن ها را با عقل بررسی می کنیم و البتّه به عقل آنچنان بها می دهیم که حتّی اگر فرضاً نصّ قرآن هم با آن مخالف باشد، آن را توجیه و تبیین می کنیم، گر چه گفتیم چنین مواردی وجود ندارد.

زمانی در قم، در جلسه ای، کسی همین تعبیر را کرد و به ما گفت: کالاًخباریین و الحنابله. من گفتم: حالا در یک مورد، بیاییم صحبت کنیم. ایشان به من گفتند: شما به ظاهر بسنده می کنید، بنابر این، تفکر و بحث عقلی نمی کنید. من گفتم: نه، ظواهر نیست و نصوص است و به ظواهر هم اگر مخالف با عقل نباشد، تمسّک می جوییم. آن گاه طیّ بحثی که خداوند توفیق داد، از سیره بزرگان عقل گرا و اصولی مثل مرحوم آقا سید احمد خوانساری، میرزا احمد آشتیانی، شیخ محمد تقی آملی و آیه الله خویی در تأیید این منش و روش، مؤیّد آوردم و گفتم اگر اینها من

الاخباريين و الحنابلة اند، نحن نفتخر بهذه الحنابلة و الاخباريين!



پاسخ به پرسش ها

سؤال اوّل: مستشکلی می پرسد اگر راه شما که مبتنی بر احادیث صحیح است، امن تر باشد، پس راه اخباریین که اعتقادشان بیشتر مبتنی بر حدیث است، صحیح تر و امن تر است. لطفاً این اشکال را پاسخ فرماید.

پاسخ آیه الله مروارید:

این که راه اخباریین امن تر است، اگر منظور شما از اخباریین، یعنی افرادی که در زندگی علمی مبتنی بر روایات اند و به روایات اهمّیت می دهند، ما تمام فقهای اصولی شیعه را به این معنا اخباری می دانیم و اصلاً این تقسیم بندی در اینجا مفهومی ندارد. به تعبیر دیگر، در این صورت، اگر منظور از اخباریین یعنی افرادی که به روایات به عنوان یک منبع معارف دینی می نگرند و به روایات اهل بیت علیهم السّلام تمسّک می جویند، اگر مراد از اخباریین این باشد، بله، راه اخباریین امن تر است؛ و بر این اساس آن کسی که می خواهد در عقاید بحث کند، بعد از اینکه به عقل بها داد و مسائل را با براهین عقلی روشن اثبات کرد و بعد نتیجتاً به وحی رسید و حقانیت وحی را هم تصدیق کرد، باید به روایات اعتماد کند و چاره ای ندارد جز این که به حکم همان عقل، به روایات اهمّیت دهد و البتّه معلوم است که این راه، امن تر است؛ ولی به شرطی که با عقل و درایت و خبرویت کامل، به حوزه تشخیص روایات و مدالیل و مفاهیم وارد شود، و در این صورت، بدیهی است که راه او امن تر است از کسی که به روایات توجّهی ندارد و در آن مواردی که عقل حکم صریح و روشن ندارد، صرفاً به استدلال های شبه عقلی یا اصطلاحاً فلسفی اعتماد می کند و بعد، در حاشیه یک نظری هم از باب لطف به روایات می اندازد و از روی ترس از متدینین، چند روایت را آن هم آمیخته با توجیه مطرح می کند تا نتیجه خود را موافق با مدلول آن ها نشان دهد! معلوم است که راه اوّل امن تر از این راه است.

ولی اگر مقصود از اخباریین، افراد به اصطلاح بی توجّه به امور عقلی و ساده لوح و ساده اندیش باشند که بر اساس یک اطلاعات ناقص صرفاً چند حدیث را حفظ کرده و با اجتهاد و تقلید مخالفت کنند و اصل اجتهاد را به این معنا که بین اصولیین فقهای ما مطرح است، باور نداشته باشند و بگویند: ما باید مقلّد معصوم باشیم...، اینها که اصلاً بهایی ندارند و ما هیچ گاه به این نحوه اخباری گری قائل نیستیم و طریق این ها هرگز امن نیست.

سؤال دوّم: آیا قواعدی مانند قاعده «الواحد» و یا «بسیط الحقیقة کل الاشياء» و «یا معطى شیء نمی تواند فاقد شیء باشد»، حاصل از تفکّرات عقلانی است یا حاصل تخیل و توهم؟

سؤال دیگری که به همین موضوع مرتبط است، پرسیده اند: با توجّه به این که قضایایی را در فلسفه معتبر و مقبول می دانیم که به بدیهیات مثل «امتناع اجتماع نقیضین» و یا «امتناع دور و تسلسل» ختم شود، انکار قضایای نظری فلسفی مثل قاعده علیّت یا قاعده «الواحد»، یعنی انکار همان اوّلیات و بدیهیات عقلی! زیرا قضایای نظری فلسفی به قضایای بدیهی ختم می شوند، و گر نه اساساً حجّیت نخواهند داشت. لذا معنا ندارد که بگوییم ما اجتماع نقیضین را می پذیریم، اما مثلاً قاعده «علّیت» یا قاعده «الواحد» را نمی پذیریم. پذیرش

مقدمات و نپذیرفتن نتیجه مبتنی بر آن ها تناقض است. شما این تناقض را چگونه حل می کنید؟

پاسخ آیه الله سیدان: از نکاتی که جا دارد از آن غفلت نشود، این است که اگر ما مسائل بدیهی و اولیات مورد قبول را بپذیریم، حقائق مبتنی بر آن را هم می پذیریم. اکنون این قواعدی را که گفتید، بررسی می کنیم، و هر چه را که مبتنی بر اولیات و مسائل قطعی اولیه باشد، پیشتر اعلام می کنیم که مورد قبول است. اما حرف ما این است که این قواعد، مبتنی بر این اصول اولیه بدیهی نیست. خود کسانی هم که مثلاً به قاعده «الواحد» معتقدند، هرگز مدعی نشده اند این قواعد مبتنی بر یکسری اصول بدیهی است. لذاست که آنها خود ردّ و ایراد دارند، و مطلب را کاملاً نظری و مورد اختلاف می دانند.

این قواعدی که اشاره فرمودید، مبتنی بر قواعد قطعیّه اولیه نیست. من در این جا به دلیل ضیق وقت، فقط به قاعده «الواحد» می پردازم.

روشن ترین استدلال برای قاعده «الواحد» این است که می گویند:

اولاً: باید بین علت و معلول، یک رابطه ای باشد، وگرنه «لصدر کلّ شیء من کلّ شیء». اگر علت و معلول با یکدیگر رابطه خاصّ نداشته باشند، ممکن است از گندم، کبوتر درست شود، یا از دانه سیب، انگور درست شود! ثانیاً: اگر علت، واحد به معنای حقیقی باشد، هیچ گونه تکثری - خواه وهمی، خیالی، خارجی و عقلی - نباید در آن باشد.

ثالثاً: فرض کنید این علت واحدۀ مثلاً (الف)، معلولی به نام (ب) دارد. به حکم این قاعده که گفتیم بین علت و معلول باید رابطه باشد و در غیر این صورت، «لصدر کلّ شیء من کلّ شیء»، بایستی بین (الف) و (ب) رابطه ای باشد؛ وگرنه نمی توانیم بگوییم این علت است و آن معلول. حال فرض کنید این (الف) که یک معلولش (ب) شد، یک معلول دیگر مانند (ج) هم داشته باشد. در آن صورت، این (الف)، هم علت برای (ب) است و هم علت برای (ج)، و به حکم قاعده ای که آن را پذیرفتیم، باید علت (الف) با معلول (ج) هم رابطه داشته باشد، و در صورت دو معلولی بودن علت (الف)، باید دو رابطه متمایز بین او و معلول (ب) و بین او و معلول (ج) باشد. یعنی دو نوع رابطه و خصوصیت باید در (الف) باشد. پس: «ما فرض واحد الیس بواحد!» لذا یا باید از وحدت علت دست بردارید، یا باید دوگانگی معلول (ب) و (ج) را نپذیرید و آن دو را یکی بدانید، و یا باید بپذیرید که: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد».

این تقریر استدلال است، ولی این استدلال صحیح نیست. زیرا:

اولاً: این که باید رابطه خاصّی بین علت و معلول باشد، درباره علت و معلولی است که معلول از بطن علت متولد می شود، مثل حرارت متولدۀ از آتش. در ارتباط با علل طبیعی که به نحوی، معلول تنزّل علت است، باید این رابطه بینشان باشد، و الاّ لصدر کلّ شیء من کلّ شیء. ولی اگر علت، فاعل بالارادة و بالمشیة باشد، یعنی ذات علت، علت تحقق معلول نباشد، بلکه اراده اش علت تحقق معلول باشد، این مدّعا محقق نیست.

این بحث را مرحوم آیت الله العظمی خویی در تقریراتی که با عنوان محاضرات است، مبسوط و مفصّل بررسی کرده اند. اگر فاعل، فاعل بالارادة و بالمشیة و مختار باشد، به حقیقت، اختیار طرف فعل و ترک، از آن او و تحت

قدرت اوست. اگر فاعل، بالارادة و بالمشیة باشد، چه لزومی دارد که بین او و معلول، رابطه خاصی باشد؟ وقتی که فاعل بالمشیة است، می تواند معالیل متعدده و متنوعه را ایجاد کند. لذا تخصّصاً این قاعده در این جا جاری نیست، نه این که این قاعده هست و در ارتباط با حضرت حق تخصیص می یابد!

ثانیاً: مرحوم خواجه نصیر در نقد قاعده «الواحد» می گوید: شما می گویید: ذات مقدّس حضرت حق، چون واحد است، فقط یک فعل می تواند از او صادر شود و آن عقل اوّل است. آن وقت گفته اید: عقل اوّل چون صادر است، جهات مختلف دارد: وجود و ماهیت؛ سپس تعقّل می کند خودش و علتش را، و در همین راستا، شش جهت برای آن وضع کرده و آن گاه گفته اید: هنگامی که متکثّر الجهة شد، این تکثّر سبب می شود عقل دوّم و فلک اوّل خلق شود و به این ترتیب، عقول عشره و افلاک تسعه شکل می گیرند! ... مرحوم خواجه می گوید: عقل اوّل که از واحد حقیقی صادر شده بود و باید از آن فقط یک واحد صادر می شد، در اینجا متکثّر شده است. اینک می پرسیم:

آیا این تکثّر به وحدتش ضرر زده یا نه؟ اگر وحدتش صدمه خورده، پس دیگر واحد نیست و از علّت واحده، امر متکثّر رخ نموده است!

ولی اگر عقل اوّل، همچنان واحد است، پس چطور می تواند علّت دو امر متکثّر شود، و هم عقل و هم فلک را ایجاد کند؟! مگر بنا نبود که: «الواحد لا یصدر منه آلاً الواحد»؟

ملاحظه می شود که قاعده از اساس، مخدوش و مورد اختلاف است. وقتی سلطان المحقّقین می گوید باطل است، پس قضیه مبتنی بر بدیهیات نیست. سایر قواعد را هم اگر بررسی کنیم، به چنین نتایجی می رسیم.

حال حرف ما این است که این قوانینی را که این چنین محلّ اختلاف عقلاست، قاعده قطعی قرار ندهید و با آن وارد قرآن نشوید. اگر قرآن با بدیهیات عقلی در اختلاف بود، آن را توجیه می کردیم، ولی اینجا در این قواعد، حکم عقلی بدیهی ای وجود ندارد تا به دلیل سازگار شدن قرآن با این آراء اختلافی، آیات کریمه را توجیه کنید؛

سؤال سوّم: با بیانی که فرمودید که احتمال اشتباه در برداشت از وحی را تکذیب نمی فرمایید، دستیابی به حقّ صریح در معارف در زمان غیبت چگونه میسر است؟

پاسخ آیه الله مروارید: ما هم ادّعا نداریم که دستیابی به معارف خالص در هر زمینه ای میسر است. ما باید ببینیم عقلاً وظیفه ما چیست؛ کما این که در مسائل عملی هم به همین صورت، ائمّه علیهم السّلام راهی برای ما ترسیم کرده اند و عقل هم آن را تأیید می کند. در این راه، روشنگر ما یکی احکام عقلیه روشن و یکی روایات و آیات است و ما امن تر از این راه، سراغ نداریم. این راه، نسبتاً از راه های دیگر امن تر است.

ما یا باید اصلاً وحی را کنار بگذاریم و دنبال مدرکات و مسائل فلسفی برویم که این روش، اولاً مشوب به اختلاف است، و ثانیاً در بسیاری از مسائل، راهی برای ابراز وجود ندارد. در آن صورت، ما به هیچ یک از معارف دینی که عقل در آن راه ندارد، دسترسی نداریم و باید آن ها را رها کنیم، در حالی که این رها کردن، خلاف آن مطلبی است که ائمّه علیهم السّلام به ما دستور داده اند؛ چونان که در فقه نیز همین مسئله هست و نمی توان گفت چون ما در بسیاری از اوقات در استنباط احکام اشتباه می کنیم، پس راهی نداریم و رها کنیم.

کسی ادّعا نکرده است که در همهٔ مسائل، ما راه داریم و به همهٔ نتایج می‌رسیم، ولی باید دید اگر راه وحی را کنار بگذاریم و مثلاً فلان راه را برگزینیم، چه مقدار خطا و ضرر کرده ایم.

پاسخ آیه الله سیّدان: همان گونه که آیه الله مروارید فرمودند، اولاً: این فکر، صحیح نیست که فرض شود در عصر غیبت، برای دستیابی به کلّ معارف، راه صحیحی هست که حقّ محض است و از آن استفاده می‌شود. ما چنین ادّعایی نداریم، و این یکی از ابتلائات دوران غیبت ولیّ خداست؛ ولی راه امن تر برای رسیدن به آن چه که حقّ است، همان است که گفته شد.

ثانیاً: در عصر حضور امام، با فرمایش حضرات معصومین علیهم السّلام مسائل اختلافی فیصله می‌یابد. ولی در زمان غیبت، قسمتی از مطالب به گونه ای متواتر، صریح، نصّ و به حدّی روشن است که هر چه بیشتر بررسی کنیم، روشنی آن مشخص تر می‌شود و بالتّیجه حقّ محض را با استفاده از آن ها می‌توان پیدا کرد. لذا بایسته است آن دسته از معارفی را که هم عقلانی‌اند و هم هیچ مزاحمتی با مستفاد از وحی ندارند، و همچنین معارف روشن و متواتر و حیانی را مبنا قرار دهیم تا اطمینان و یقین قلبی حاصل شوند و بیش از این هم تکلیفی نیست.

«و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»